**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011101**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

قرار بود امروز یک مروری روی فرمایشات مرحوم آقای خویی داشته باشیم. مرحوم آقای خویی در بحث تمام تمکن از تصرف اشاره می‌فرمایند که مرحوم سید هفت مثال برای تمام تمکن از تصرف زده، چهار تا مثالشان از این قسم هست که خارجاً شخص تمکن از تصرف ندارد و سه مثالشان در مواردی هست که شرعاً تمکن از تصرف ندارد. البته مرحوم آقای خویی یک قدری تعبیرشان دو گانه است، گاهی اوقات تفصیل بین تصرف خارجی و تصرف اعتباری تعبیر می‌کنند، گاهی اوقات تعبیر می‌کنند تکویناً ممنوع التصرف التکوینی هست، یا ممنوع التصرف شرعی هست، این دو را، به دو گونه تعبیر می‌کنند که قبلاً عرض کردیم که اینها دو نکتۀ مختلف است و باید از همدیگر جدا بشود که در کلام آقای هاشمی از هم جدا شده بود بهتر است. ایشان روایات بحث را ذکر می‌کنند، بعد از این که روایات را ذکر کردند، تعبیر می‌کنند که این روایات:

«و هذه النصوص كما ترى تدلّنا بأجمعها على أنّ المعتبر في تعلّق الزكاة: الاستيلاء الخارجي على العين الزكويّة، بإتلافٍ أو أكلٍ أو نقلٍ إلى مكان آخر و نحو ذلك من التصرّفات التكوينيّة، بحيث تكون تحت يده و سلطته.

و أمّا التمكّن من التصرّفات الشرعيّة الاعتباريّة»

عرض کردم شرعی و اعتباری را ایشان یک کاسه کردند.

«مثل: البيع أو الهبة أو الصلح و نحو ذلك فهي أجنبيّة عن التعرّض لذلك رأساً،»

ما بحث‌های اینها را کردیم که آیا روایاتی که در موردش در ید بودن هست این ازش استفاده می‌شود که قدرت شرعی معتبر هست یا معتبر نیست که محصل عرض ما این بود که در جایی که این شیء حق غیر به آن تعلق گرفته باشد خیلی واضح هست که عنوان بیده، عنده و امثال اینها صدق نمی‌کند. حالا جایی که حق غیر نیست، صرفاً یک حکم تکلیفی هست آیا آنها را شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود، ما می‌خواستیم استظهار کنیم که آنها را هم شامل می‌شود. یعنی حکم تکلیفی نسبت به عین هم باعث می‌شود که آن عین از عندیت خارج بشود، کما این که به اصحاب این مطلب نسبت داده شده. اگر این مقدار توسعه هم قائل نشویم این مقداری که در جایی که حق غیر تعلق به عین قرار گرفته فی یده، بیده و امثال اینها صدق نمی‌کند به نظر می‌رسد روشن است. بنابراین ما با این فرمایش آقای خویی به این سبک نمی‌توانیم موافقت کنیم.

شاگرد: در سند یک جهت بحث هم داریم که حق غیر می‌شود یا نمی‌شود؟ درست است؟

استاد: حالا صغرایش فعلاً کار ندارم. اینجا بحث، بحث کبروی است.

اما مرحوم آقای خویی به این سبک مشی نکردند، روایات را شامل حتی مواردی که متعلق حق غیر هست، یعنی این روایات نافی زکات نیست. بنابراین در اینجور موارد نیازمند اقامۀ دلیل دیگر هست. بنابراین در سه مورد از هفت مورد مثال مرحوم سید ایشان بحث را مستقل شروع می‌کنند. یکی‌اش بحث وقف است، یکی‌اش بحث رهن است و یکی‌اش بحث نذر صدقه. بحث وقف و رهن را یک بحث مستقلی دارد که ما طرح نکردیم. ما البته در این عرائضی که ما چیز کردیم خب واضح است، بحث مستقل به آن معنا نداریم. چون وقف به هر حال موقوف علیهم حق پیدا می‌کنند در شیء و حالا به هر، به اصطلاح موقوفه را ملک هر کسی بدانیم، این خیلی مهم نیست، یک بحثی آقای منتظری مطرح کردند که موقوفه ملک کی هست و امثال اینها، آن خیلی در این بحث ما دخالت ندارد. موقوفه ملک هر کسی می‌خواهد باشد بالأخره موقوف علیهم اینجا حقی در این ملک دارند. اگر هم مالک نباشند لا اقل حق دارند و این باعث می‌شود که زکات تعلق نگیرد. البته یک نکتۀ خاصی هست حالا بعد عرض می‌کنم. به هر حال بحث وقف و بحث رهن را مرحوم آقای خویی مستقلاً بحث کردند، این را ما بعداً بحث می‌کنیم. دوستانی که بعدازظهر کلاس راهنما هستند کلام آقای خویی و کلام آقای هاشمی و کلام آقای منتظری را ببینند ما بعداً بحثش را دنبال خواهیم کرد.

مرحوم آقای خویی بعد وارد بحث نذر صدقه می‌شوند. می‌فرمایند که:

«فالمشهور بل المنسوب إلى الأصحاب أنّ نذر الصدقة نذراً مطلقاً غير موقّت و لا معلّق على شرط يمنع عن الزكاة.»

البته به این شکل پرداختند، شاید بهتر این بود که نذر مطلق غیر معلق و همچنین نذر مشروطی که شرطش حاصل شده باشد، فرق ندارد که نذر غیر معلق باشد یا معلقی که شرطش حاصل شده باشد هر دویش مثل هم هستند. بعد آقای خویی می‌فرماید که این مسئله اجماعی نیست و به اجماع نمی‌شود در مسئله تمسک کرد، درست است اینها صحیح است، بعد وارد این بحث می‌شوند که این مسئله که اجماعی نیست و به اجماع نمی‌شود در این مسئله تمسک کرد حالا ببینیم چجوری باید مشی کرد. ایشان می‌گویند اگر وفای به نذر کرد که خب از ملکش خارج می‌شود آن بحثی نیست. ولی در جایی که نفس وجوب حج آیا این حول را منقطع می‌کند و مانع تعلق زکات می‌شود این را باید بحث کرد. ایشان می‌فرمایند نذر صدقه دو قسم داریم، به نحو نذر نتیجه و به نحو نذر فعل. اگر به نحو نذر نتیجه باشد، اگر صحیح باشد مانع تعلق زکات می‌شود. ولی ما دلیلی بر صحتش نداریم. ایشان دلیل بر صحت نداشتنشان را اینجوری تعبیر می‌کنند.

«و الوجه فيه: ما ذكرناه في محلّه من أنّ التمليك و إن أمكن إبرازه بأيّ مبرز و لا تعتبر فيه صيغة خاصّة، إلّا أنّه لا بدّ و أن يستند إلى سببٍ و يندرج تحت عنوان، و ليس النذر بنفسه من أسباب التمليك و عناوينه بالضرورة،»

ایشان می‌گوید ما در جای خودشان گفتیم که تملیک صیغۀ خاصه نمی‌خواهد، ولی بالأخره باید یک سبب و تحت یک عنوانی داخل بشود. نذر سبب مملّک نیست بالضرورة. هیچ برهانی اقامه نمی‌کنند، همین مقدار. نذر سبب مملک نیست بالضرورة. چرا نمی‌تواند خود نذر مملک باشد؟ هیچ توضیحی ندادند. ما البته توضیحاتی که می‌دادیم آنها چیزهایی هست که آقای خویی آن توضیحات را قبول ندارند. حالا بعداً می‌آید. ما بیشتر به تعبیر لله علیّ و آن تعبیرات تمسک می‌کردیم که آنها آیا می‌تواند به نحو شرط نتیجه بیاورد، نیاورد، آن بحث‌ها را که مطرح می‌کردیم آقای خویی در آن فضا نیست که باید در نذر لله باشد، یا لله علیّ باشد، بعداً هم عبارتشان را می‌خوانیم. در آن فضا اگر نباشیم و آن بحث‌هایی که ما طرح کردیم را طرح نکنیم چرا نذر نتواند مملّک باشد؟ شخص به نحو شرط نتیجه نذر کند. چرا ادلۀ نذر نگیرد؟ بگوید نذر می‌کنم که اگر فلان حادثه‌ای اتفاق افتاد این زنم مطلقه باشد. چرا این چیز. حالا زن مطلقه، صدقه را، زن مطلقه یک بحث دیگر دارد، صدقه باشد، ملک فقرا باشد. چرا این؟ توضیح نداده، لیس، همین مقدار:

«ليس النذر بنفسه من أسباب التمليك و عناوينه بالضرورة»

عرض کردم اینها خیلی بحث دارد باید ادله‌اش را دید، روایتش را دید، همین مقدار.

شاگرد: نظر آقای خویی نیست که عرفاً نذر بالأخره از اسباب تملیک نیست.

استاد: نه عرفاً هم نیست. نذری که شما دارید، می‌تواند این باشد که این ملک من چرا عرفاً نیست؟ ببینید عرفاً نیست یک موقعی، باید توضیح داده بشود عرفاً نیست یک موقعی به آن عرضی که ما می‌کردیم این بود که عرف نذر را یک تعهد یک شیءای بر عهده می‌داند و تعهد به نحو شرط نتیجه تعلق نمی‌گیرد. یعنی علیّ در آن خوابیده. خب این علیّ بودن اگر به نحو ما حصل علیّ باشد. یعنی نذر بخواهد کاری بکند که خودش از ملک من خارج بشود، علیّ به حمل شایع باشد نه به حمل اوّلی به تعبیر آقایان، چه اشکالی دارد که به این نحو باشد؟ ولی توضیح ندادند، عرض کردم به خصوص نذرهایی که حالا الآن تحقق پیدا می‌کنند یک جور است، ولی نذرهایی که در زمان روایات تعلق پیدا می‌کرده خیلی گسترده‌تر از این نذرهایی است که ما الآن تصور می‌کنیم. به هر حال ایشان اینجور تعبیر کردند. به نظر می‌رسد این بحث‌ها بالضرورة مشکلش حل نمی‌شود خیلی باید بالا و پایین کرد. بعد می‌فرمایند:

«بل العنوان المتصوّر في المقام القابل للانطباق على التمليك المجّاني ليس إلّا الهبة، فإنّ الصدقة فردٌ من أفرادها»

این بحثش را کردیم که آیا صدقه از اقسام هبه هست یا هبه نیست و آقای خویی در ادامه می‌فرمایند که صدقه از اقسام هبه است و در هبه قبض و قبول شرط است بنابراین در صدقه هم آن شرط است که بحث‌هایش مفصل گذشت. بعد وارد بحث نذر فعل می‌شوند، می‌فرمایند که نذر فعل که ظاهر کلام محقق و امثال اینها هم صورت مسئله‌شان نذر فعل هست. حالا خیلی هم توضیح ندادند چطور کلام محقق مربوط به نذر فعل است امثال اینها، چون صاحب مدارک همین عبارت شرایع را چند قسم کرده که می‌گوید یا نذر به نحو نتیجه است، نذر فعل است، ایشان صورت مسئله را گویا اعم گرفته، ولی آقای خویی، الذی هو الظاهر من کلام المحقق.

البته شاید این که ایشان می‌گوید ظاهر هست یک عبارتی ایشان دارد از این عبارت استفاده کرده، مرحوم صاحب شرایع تعلیل که می‌کند که چرا زکات تعلق نمی‌گیرد می‌گوید فانه متعین للصدقة. این متعین للصدقة در جایی شرط نتیجه درست نیست. متعین للصدقة یعنی باید صدقه‌اش داد. اما جایی که به محضی که نذر تحقق پیدا کرد، اگر نذر مطلق باشد یا شرط نذر مشروط تحقق پیدا کرد آن مشروط فعلیت پیدا می‌کند آن دیگر متعین للصدقة ندارد، اصلاً صدقه شده، یعنی ملک فقرا شده. فکر می‌کنم احتمال می‌دهم که از این عبارت مرحوم سید ایشان ظاهر من کلام المحقق گرفته، متعین للصدقة. بعد ایشان می‌فرمایند که آیا وجوب ادای نذر باعث می‌شود که مانع از تعلق زکات هست یا مانع از تعلق زکات نیست. ایشان می‌گوید صاحب جواهر فرمودند، نسب الی المشهور که مانع از تعلق زکات هست. اوّل بحث حتی می‌گوید بل الی الاصحاب، کأنّ یک چیز تسلّم اصحاب به این هست که نفس این وجوب مانع تعلق زکات هست. البته ما هم پذیرفتیم مطلب را. البته نه به جهت اجماع و این نکات، بلکه خود ادله را عرض می‌کردیم که وافی می‌دانستیم. ولی آقای خویی می‌فرمایند که استدلالاتی برای این مطلب شده، یک استدلال این که وجوب وفای به نذر «يوجب قصراً في الملك و عدم كونه تامّاً، فلا تشمله أدلّة الزكاة».

بعد ایشان می‌گوید:

«و فيه ما لا يخفى، بل لا نعقل معنىً صحيحاً لذلك، ضرورة أنّ مجرّد الإلزام و الوجوب التكليفي لا يستدعي قصوراً في الملك بوجهٍ بعد ترتّب آثار الملك التامّ: من الانتقال إلى الوارث، و ضمان الغاصب، و نحو ذلك.» تا آخر عبارت. کأنّ اصلاً این معقول نیست.

ایشان معلوم نیست چرا اباحۀ تصرّف را جزء آثار ملک ندانسته. یکی از آثار ملک این است که اباحۀ تصرّف دارد. بگوییم ملک تام ملکی است که انسان هر کاری دلش می‌خواهد بکند و هیچگونه گناهی در رفتار کردن ندارد. خب بگویید این چون اگر بخواهد این را بفروشد گناه مرتکب شده. همین مانع تمامیت ملک است. این چه، معقول نیست و اینها نمی‌فهمم ایشان چجوری این بحث‌ها را به این واضحی تعبیر می‌فرمایند. بله مطلب مهم‌تر به یک نحو دیگر باید بحث کنیم، کلمۀ الملک التام در روایت وارد نشده. ما دلیلی نداریم که اصلاً کلمۀ ملک التام در آن وارد شده باشد تا اینجا، ادله‌ای که هست همین ادله‌ای بود که گذشت که ایشان گفتند اینها دلالت ندارد، قبلاً ادله‌ای که برای ملکیت هست انما الزکات علی صاحب المال. صاحب مال به این صدق می‌کند. ولو وجوب تکلیفی داشته باشد که این را باید صدقه بدهد ولی صاحب المال هست. بحث عمده‌اش به این شکل باید بحث کرد نه این که معنای معقولی اصلاً متصور نیست و به آن مطلب که، نه اصل مطلب درست است، ما مگر دلیل داریم برای تام بودن؟ احتمال زیاد صاحب جواهر به همین ادله تمسک می‌کند. می‌گوید از همین روایات تامیت ملک استفاده می‌شود. آقای خویی می‌گوید استفاده نمی‌شود، خب عیب ندارد بحث کنیم که آیا از این روایت‌ها تام بودن ملک استفاده می‌شود، نمی‌شود؟ امثال اینها. ولی این که بگوییم اصلاً لا نعقل معنیً صحیحاً لذلک خیلی. بعد ایشان می‌فرمایند که یک سری اموری را به عنوان اصل مسلّم می‌گیرند در کل این بحث‌ها کأنّ مسلم است حتماً مانع زکات نیستند. کاملاً مسلم آنها را می‌دانند بعد می‌گویند بنابراین این هم مثل آنهاست. در ادامه ایشان می‌گوید:

«فوجوب الصرف في الصدقة كوجوب الصرف في النفقة أو في نجاة شخص عن الهلكة حكم تكليفي محض، لا يترتّب على مخالفته سوى العصيان، و لا يوجب أيّ نقصان في الملك.

و لا مائز بين هذا الوجوب و بين الوجوب الناشئ من جهات أُخر، كالشرط في ضمن العقد، فلو باعه مشروطاً بأن لا يبيعه أو لا يهبه من زيد، لم يستوجب ذلك قصر الملك بحيث»

بعد قصر ملک را معنایی می‌کنند: «بحيث لو خالف فباع أو وهب كان باطلًا»

خب چرا قصر ملک را اینجوری معنا می‌کنید؟ قصر ملک می‌تواند، همین مقدار که من اختیاردار این مال تکلیفاً نیستم همین قصد ملک است. عرض کردم عمدۀ قضیه این است که ما دلیل نداریم که قصر ملک مانع است. و الا این یک نحوه قصر ملک هست، یک نوع تضیّق در ملکیت هست، یک مقدار اختیارداری من را کم می‌کند. ولی این مقدار اختیاردار کم بودن باعث نمی‌شود که عنوان صاحب المال صدق نکند. عمده‌اش این است.

«و على الجملة: فغاية ما يترتّب على النذر وجوب الفعل، فإذا لم يفعل فقد عصى، و لكن الملكيّة لا قصور فيها أبداً، فلا موجب لانقطاع الحول بوجه.»

وجه دومی که مطرح می‌فرمایند که استدلال شده محصَّل وجه دوم این است که الممنوع شرعاً کالممنوع عقلاً. ایشان می‌گوید ما همچین دلیلی نداریم، بحث مفصلی، این مطالب درست هم هست حالا یک ریزه کاری‌هایی در بحث هست، یک تنظیراتی، حالا من وارد آن ریزه کاری‌هایش نمی‌شوم، نمی‌خواهم به آن ریزه کاری‌ها بپردازم.

«ثالثها: ما قد يقال أيضاً من أنّ نذر التصدّق على الفقراء يوجب حقّا لهم في المال، كما في حقّ الرهانة، فكما أنّ العين المرهونة موردٌ لحقّ المرتهن، و لأجله كانت الملكيّة قاصرة كما مرّ، فكذلك الحال في منذور التصدّق، فإنّه أيضاً موردٌ لحقّ الفقير، الموجب لقصر الملك، المستتبع لسقوط الزكاة.»

ایشان خیلی واضح می‌گویند که نذر، این همان بحث صغروی است، آیا نذر تصدق حق می‌آورد یا حق نمی‌آورد، ایشان می‌خواهند بگویند متصدّق علیه حق ندارد. هیچ برهانی هم ذکر نمی‌کنند. تنها نکته‌ای هست می‌گوید در صدقۀ به شخص معیّن آن شخص معیّن این که واضح است حق ندارد، در صدقۀ به فقرا همینجور، کی گفته بود حق ندارد، ایشان می‌گوید واضح است که نمی‌تواند مطالبه کند. یک سری واضحاتی ایشان مسلّم می‌گیرد، واضح می‌گیرد که خیلی واضح نیست اصلاً، خود آنها اگر کسی ادعا بکند که نه عقلاءً نذر صدقه این هست که او را ذی حق قرار می‌دهد. کما این که شرط مثلاً شرطی که در ضمن عقدی اگر قرار بدهد ذی حق قرار می‌دهد امثال اینها، ممکن است کسی قبول نکند، بگوید نه ما چیزی نمی‌فهمیم. ولی واضحات نیست که آقای خویی اینها را جزء واضحات و مسلمات و اینها بگیرد. خدا رحمت کند مرحوم آقای خویی شما عبارت‌های ایشان را که ببینید، می‌بینید در هر صفحه‌ای یکی دو بار بالضرورة، قطعاً، جزماً، این الفاظ جازمانه را به کار برده. خیلی وقت‌ها حرف‌ها درست است، اصل حرف اینجور نیست که غلط هم باشد. ولی اینقدر هم محکم نیست، اینقدر هم جازمانه نباید حرف را، چون این جازمانه حرف زدن‌ها گاهی اوقات باعث می‌شود که آدم اصلاً از فکر در مورد این که بشود بر خلاف این حرفی زد این را چیز بکند.

یک موقعی رفقا گفتند، حاج آقا محمد یک قصه‌ای تعریف می‌کرد می‌گفت با یک آقایی بحث می‌کردیم، مشت گره می‌کرد اینجوری اینجوری می‌کرد، گفتم دلیلت را بگذار زمین حالا حرفت را بزن. بعضی وقت‌ها ادله را با مشت گره کرده نباید کنار چیز کرد. می‌شود خیلی چیزها را محکم بیان کرد، با محکم بیان کردن آدم تصور نکند که دلیل قاطع می‌شود، بالأخره باید یک کمی آرام‌تر و ظاهراً چنین است و گاهی تعبیرات می‌شود این حرف‌ها را هم زد. این را باید به هر حال بحث کرد آیا متصدّق علیه، ما هم خیلی برایمان مطلب واضح نیست که آیا متصدق علیه حق پیدا می‌کند، نمی‌کند. عرض کردم در ذهنم هست حاج آقا در بعضی از تعبیراتشان این بود که اینها عقلاءً حق پیدا می‌کنند. به نظرم از بیانشان اینجور استفاده می‌شد که می‌خواستند بگویند عقلاءً اینها ذی حق می‌شوند. ولی به هر حال یک مطلبی هست که اینقدر واضح نیست، به نظرم حتی حق پیدا کردن، نکردن، هر دویش را باید تحمل کرد که واقعاً حق پیدا می‌کنند، حق پیدا نمی‌کنند و امثال اینها. حالا ما چون در این بحث خیلی برای حق پیدا کردن موضوعیت قائل نشدیم در نتیجه خیلی چیز نبود، دیگر دنبال این نبودیم که واقعاً ببینیم احساس عقلایی ما چه شکلی است؟ ولی به نظر می‌رسد که به هر حال این بحثی هست که می‌شود دنبال کرد، یعنی بحثی نیست که حق دار بودن، یا حق دار نبودن اینقدر واضح باشد که نشود. این هم ثالثها.

رابعها اینجوری گفتند: «أنّ الفعل المتعلّق للنذر أعني التصدّق بما أنّه يجعله للّٰه فهو ملك له تعالى، و بما أنّ المال موضوعٌ للتصدّق المملوك فهو متعلّق لحقّه تعالى، و لأجله كانت الملكيّة قاصرة و قاطعة للحول، لاشتراط الزكاة بالملكيّة التامّة كما سبق.»

این استدلال در واقع یک صغری دارد یک کبری دارد. صغرایش این هست که فعل متعلق نذر یعنی نذر ملک خداست، این فعل متعلق نذر ملک خداست. این یک جزء استدلال است. یک جزء دیگر این هست که وقتی آن فعل ملک خدا باشد متعلّق آن فعل هم، متعلّق حق خدا قرار می‌گیرد. آقای خویی در هر دو موردش اشکال می‌کنند. ما در مورد مطلب دومشان کاملاً با ایشان موافقیم. مجرد این که فعلی مربوط به این مال ملک خدا باشد خود این مال را متعلق حق خدا قرار نمی‌دهد، و از تام بودن یا چیز بودن، طلق بودن خارج نمی‌کند، این درست است، قسم دومش کاملاً درست است همانجوری که مرحوم آقای خویی اشاره می‌فرمایند. حالا یک تعبیراتی دارند من خیلی به این تعبیرات کار ندارم، تقیّد داخل جزءٌ خارجی آنهایش را خیلی، حالا درست است، غلط است آنهایش را کار ندارم، اصطلاحات فنی به کار رفته. ولی اصل مطلب کاملاً درست است که ما دلیلی نداریم که وقتی من می‌گویم که، مثال‌هایی آقای خویی هم می‌زند، می‌گوید من واجب هست مثلاً در این خانه نذر کردم در این خانه نماز بخوانم برای خدا، آن وقت این خانه ملک الله می‌شود یا متعلق حق خدا، این که نمی‌شود. مجرد این که فعل من ملک خدا هست و فعل من یک متعلقی دارد آن متعلق، متعلق حق خدا قرار نمی‌دهد کاملاً درست است. ولی اصل این که فعل ملک خدا نیست نذر تملیک الله نیست، ایشان می‌گوید نه نذر تملیک الله نیست، هیچ دلیلی هم اقامه نمی‌کند و هیچ برهانی هم. که عرض کردم نه از ادله استفاده می‌شود که تملیک خدا هست. حالا یک نکته‌ای ما قبلاً اشاره کردیم اینجا تکمیلش هم بکنم.

شاگرد: در باب نذر و اینها هم بحث نکردند؟

استاد: دیگر حالا ایشان می‌گوید نذر این هست که یک چیزی را برای خدا به عهده بگیرد، این برای خدا را انگار ایشان به منزلۀ مثلاً للهی که در قصد قربت و امثال اینها هست از آن معنا می‌گیرد. یعنی به خاطر خدا، یعنی قربة الی الله اگر چیزی را به عهده بگیرد ایشان کافی می‌داند. نه ما در بعضی از چیزهای سنی‌ها هم هست که صدقه‌ای که، مثلاً بعضی چیزهایی را که مثلاً صدقه‌ای که انسان به خاطر خدا بدهد. صدقۀ عرفی. اصلاً تملیک یک شیءای را تملیک فقرا بکند به خاطر خدا. این نذر نمی‌شود. نذر یک چیز خاصی است، مجرد قصد قربت کردن در یک فعلی، یک شیءای را که بر عهده بگیرم متقرباً الی الله، این نذر نیست. نذر لله. لله ظاهرش ملکیت است و هیچ مانعی هم ندارد به این ظاهر اخذ بکنیم. عرض کردم. بعد ایشان می‌گوید اگر در حج، بعضی‌ها تمثیل کردند به حج، ایشان می‌گوید اگر در حج این را بپذیریم در نذر نمی‌پذیریم. در مورد حج من قبلاً اشاره کردم که بحث خثعمیه این که یک زنی از قبیلۀ خثعم می‌آید از پیغمبر سؤال می‌کند که آیا پدرم از دنیا رفته؟ حج ازش به جا بیاورم یا به جا نیاورم؟ حضرت می‌فرماید که حج به جا بیاور اگر تو پدرت دِیْنی داشت و تو دِیْن او را اداء می‌کردی أفهل کان ینفعه؟ قال نعم، قال فبین الله احق یقضی. این تعبیر. این تعبیر یک بحث‌های تتبعی دارد من الآن برگه‌هایش را نیاوردم. این که این مطلب به تبعیرات مختلف در نقلیات عامه وارد شده، خیلی تعبیرات مختلفی دارد، خثعمیه به یک شکل است، بعضی از قبایل دیگر هم هستند به شکل‌های دیگری هم سؤال، بعضی مردها پرسیدند، بعضی زن‌ها پرسیدند، این شبیه دین الله احق ان یقضی در روایات متعددی وارد شده، با تعبیرات مختلف. این یک تکه باشد این را فردا در موردش توضیح می‌دهم.

شاگرد: صیغۀ نذر را که کسی می‌خواهد نذر کند، القاء می‌کند باید خودش ملتفت باشد که دارد ملک خدا می‌کند؟

استاد: بله. اگر چیز نکنند، این که، نوع نذرهایی که الآن انجام می‌شود نذر شرعی نیست. چون این مفهوم را درک نمی‌کنند. بنابراین ما الآن نوعاً در جواب خیلی از سؤالاتی که افراد می‌کنند نذرهایی کردند و در آن ماندند که چه کار کنیم نوعاً می‌گوییم این نذرها، نذر شرعی نیست اینها نافذ نیست. به خاطر همین است که لله را درست نمی‌فهمند.

شاگرد: خیلی‌هایشان نمی‌گویند، آنهایی هم که می‌گویند

استاد: خیلی‌هایشان نمی‌گویند. نه آنهایی که، اگر طرف این لله را باید مفهومش را بفهمد یعنی چی.

شاگرد: همان اتفاقی که در شریعت همان خاصه را ؟؟؟

استاد: آن هم کافی نیست. چون از روایات استفاده می‌شود که باید لفظ لله را به کار ببرد.

شاگرد: نه لفظ را می‌گوید

استاد: اگر لله را بگوید به نحو اجمالی اشاره کند که ملک شریعت خواسته درست است. آنها اشکال ندارد. لازم نیست تفصیلاً بداند. همین که اجمالا بداند یک نذر صحیح شرعی وجود دارد، لفظ لله را بگوید اشاره کند به همان نذر شرعی درست است. آن هم مانعی ندارد نمی‌خواهم بگویم حتماً باید تفصیلا بداند. همین مقدار که اجمالاً اشاره کند به همان نذر صحیح شرعی کافی است. ولی نوع افراد اینجوری اصلاً نمی‌دانند.

شاگرد:‌ خودش دلیل بر این معنی نیست که این بیانات این مطلب استفاده می‌شود؟

استاد: نه اینجوری نیست.

شاگرد: در روایات تصریح

استاد: روایات همین را گفته، لله بگویید دیگر. لله گفتن همین، بحث این است که این مفهوم الآن افراد نمی‌فهمند. علتش این است این که لله، برای خدا است، این الآن نفهمیدن غیر از این است که در موقع صدور روایات نمی‌فهمیدند. آنهایش با همدیگر فرق دارد. آقای خویی هم البته به این استدلال کرده کأنّ این لازمه‌اش این است که نوع این نذرهایی که باشد اینها باطل باشد و اینها کأنّ. ولی نه این، همینجور هم هست، این نذرها باطل است، ولی این تالی فاسد مهمی نیست.

حالا بحث حج و امثال اینها و آن روایت‌های عامه‌ای که ما قبلاً به آن تمسک می‌کردیم آن را عرض می‌کنم من دوباره برگه‌های چیزهایی که یادداشت کردم می‌آورم یک بحث‌هایی دارد، بحث‌های خاصی. ایشان می‌فرمایند: «لو سلّمنا ذلك في الحجّ، فلا نكاد نسلّمه في النذر، ضرورة أنّ هذه الملكيّة المزعومة إنّما حدثت بفعل الناذر و بالجعل الثانوي، و ليس حكماً ابتدائيّاً كما في الحجّ، فلا بدّ و أن يلتفت إليه الناذر ليفرضه على نفسه، و لا يكاد يلتفت أحدٌ من الناذرين إلى هذا المعنى بحيث يعتبر ملكيّة التصدّق للّٰه كما يعتبرها في مثل قوله: هذا لك بالضرورة»

عرض کردم این همین استدلالی که می‌گوید هیچ یک از اینها همچین چیزی را به ذهنشان خطور نمی‌کند، عرض کردم فوقش این است که ما بگوییم لازم نیست که تفصیلاً این معنا را بفهمد. لله را بگوید اشاره کند به آن نذر صحیح شرعی، کافی است دیگر. این که می‌شود که ما بگوییم از ادله گفته شده که نذری صحیح است که در آن لله باشد. اگر لله را طرف بگوید و اشاره بکند به همان نذر صحیح شرعی کفایت می‌کند. خب این التفات به آن التفات تفصیلی شرط نیست. ببینید حالا به تناسب این را عرض بکنم. در حجی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه انجام دادند این یک زمینۀ جالبی هست برای کفایت نیت‌های اجمالیه. امیر المؤمنین در یمن بودند در حجة الوداع و نیت حجشان را اینجوری نیت کردند که حج من به آن شکلی که پیغمبر نیت کرده، به این نحو. به آن شکلی که پیغمبر نیت کرده حج من همان حج باشد. نمی‌دانستند، حالا به حسب عادی مقام ولایت واقعی که دارند آن بماند. ولی به حسب ظاهر چیزی که مدار شریعت هم بر همین علم ظاهر هست، نمی‌دانستند که پیغمبر چگونه حج انجام داده. می‌گویند حج اهلالا کاهلال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. اینجوری احرام بسته بودند. بنابراین حج پیغمبر که حج قران بوده حج حضرت امیر هم حج قران می‌شود. این نیت اجمالیه به این نحو. ولو اصلاً نمی‌دانستند که شتر همراه خودشان آوردند، چی‌ها همراه خودشان. اصلاً اینها را هیچ خبر نداشتند که. ولی همین مقدار پیغمبر هم می‌فرماید که قر علی احرامک، تو هم بر احرامت باقی. چون پیغمبر بعد از این که، حجی که پیغمبر انجام دادند حج قران بوده. حجی که اصحاب پیغمبر انجام داده بودند حج افراد بوده. حج تمتع آن موقع هنوز نازل نشده بوده. بعد از این که سعی را انجام می‌دهند در مروه جبرئیل نازل می‌شود پیغمبر را دستور می‌دهد که این حجت را تبدیل کن به عمره، حج افراد را به عمرۀ تمتع تبدیل کن، شخص پیغمبر نه، مسلمان‌ها، مگر کسی که قران انجام، یعنی شتران و هدی با خودش آورده باشد که آن مانع حج قران را نمی‌شود تبدیل کرد به عمرۀ تمتع. این است که پیغمبر به اصحاب دستور داد که شما حجتان را تبدیل کنید به حج تمتع. و بعد فرمودند که من هم اگر لو استقبلت من امری ما استدبرت لصنعت مثل ما صنعتُ. من هم مثل شما رفتار می‌کردم. ولی من الآن اینجوری چون رفتار نکردم من حق ندارم. بعد از امیر المؤمنین سؤال کردند که شما چجوری؟ من گفتم اهلالاً کاهلال النبی. حضرت فرمود قر علی احرامک. بر احرامت قرار بگیر و باقی باش. ببینید غرضم حالا آن داستانی که آن شخص مخالفت کرد و امثال اینها، آن فکر می‌کنم یک مقدار مخالفتش هم در این که پیغمبر و امیر المؤمنین یک مقام ویژه اینجا داشته باشند جدای از دیگران خیلی برایش سنگین بوده که یک قدری از مخالفت‌هایش. حالا غیر از بحث یک نوع خشونتی که منشأ خیلی از این حرف‌ها بوده و آن استدلالاتی که می‌کند بماند، فکر می‌کنم در ته دلش این که پیغمبر و امیر المؤمنین یک ویژگی پیدا کنند از میان مسلمان‌ها این برایش سنگین بوده حالا بهانه‌های دیگر چه بسا بیاورد ولی حالا. غرضم این هست که امیر المؤمنین نیتی که می‌کند نیت اجمالی است. این نیت اجمالی کفایت می‌کند. ما در نذر هم دلیل نداریم که نیت تفصیلیه معتبر باشد. آن که معتبر هست لله باید گفته بشود به قصد آن چیزی که شرع در این لله قرار داده. یک موقعی مفهومش را می‌داند کما این که در فرض کنید حتی انکحت و زوجت از این صیغه‌های ازدواجی که اشخاص می‌خوانند، اگر فرض کنید یک مفهوم خاص، نیازی نیست که شخص تفصیلاً بداند این انکحت و زوجتُ چگونه عقد ازدواج را تحقق می‌بخشد، آن مفهوم انشاء به آن معانی فلسفی‌اش را که لازم نیست بداند. می‌داند این صیغه، صیغه‌هایی است که به وسیلۀ آنها انشاء، می‌خواهد ایجاد زوجیت بشود. نحوه‌اش چه شکلی است؟ خیلی لازم نیست باز به نحو باز بداند. این هم ما همین را می‌گوییم، می‌گوییم همین که شخص نیت لله بکند به قصد این که آن نذر صحیح شرعی تحقق پیدا کند که خیلی‌ها این نیت را می‌کنند و همین مقدار کفایت می‌کند. بله ما می‌گوییم ظاهر ادله‌ای که لله گفته این هست که لله تملیک الله هست ولو شخص تفصیلاً نداند. اشارۀ اجمالی به نذر صحیح شرعیه با گفتن کلمۀ لله کفایت می‌کند. بنابراین این چیزی که مرحوم آقای خویی ذکر می‌کنند که لازمه‌اش این است که هیچ نذر صحیح شرعی نداشته باشیم به نظر می‌رسد که تمام نباشد.

چیز خاصی در ادامه‌اش نیست، ما اینجا دو تا بحث باقی ماند. یک بحث این بود که ما می‌گفتیم در حج تملیک الله هست و دین الله هست و اینها، آن روایت عامه و امثال اینها آن می‌گویم نقل‌های مختلف دارد آن نقلش را فردا عرض می‌کنم، از آن بحث که گذشتیم شاید تمام وقت فردا را نگیرد، قسمتی از وقت را بگیرد می‌رویم در همین بحث که وقف و رهن دلیلی که مرحوم آقای خویی ذکر کردند برای این که وقف و رهن زکات تعلق نمی‌گیرد، اضافات پذیرفتند مطلب آقای خویی را با یک مقدار اضافات، در ذهنم هست آقای منتظری هم یک اضافه‌ای هم در این بحث داشتند. حالا اینها را ملاحظه بفرمایید فردا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان